

فصل ۱

جنگل‌ها و آب

داستان ما از جایی شروع می‌شود که دورافتاده‌ترین جزیرهٔ مسکونی دنیا نام گرفته است: **جزیرهٔ ایستر**. جایی به وسعت ۱۶۴ کیلومتر مربع در اقیانوس آرام، ۳۷۰۰ کیلومتر دورتر از هر خشکی دیگری.



چقدر کج سلیقگی می‌خواهد که اسم این سیاره را بگذاریم «زمین»، در حالی که به روشنی پیداست که «اقیانوس» است.

آرتور سی. کلارک

دورافتاده، ولی نه خالی و متروک...
 هزارگاهی گذار کسی به آن جا می افتاد...
 از جمله، دریاسالار هلندی، **راگوین**،
 در سال ۱۷۲۲. راگوین روز عید پاک
(ایستر) به جزیره رسید و به مناسبت
 روز ورودش اسم آن را ایستر گذاشت.
 اولین گزارش دربارهٔ این جزیره و
 مردمی که در آن زندگی می کردند
 نوشتهٔ اوست.



بنا بر گفتهٔ راگوین و گزارش‌های دیگری که از قرن هجدهم به جا مانده، ساکنان جزیره،
 که در حدود ۳۰۰ نفر بودند، موز و نیشکر و سیب زمینی در زمین سنگلاخ و نامساعد جزیره
 می کاشتند و از این راه، زندگی بخورونمیر و سختی داشتند. آب شیرین فقط از دریاچه‌های
 گل آلود دهانه‌های آتشفشانی به دست می آمد. در جزیره تقریباً هیچ اثری از درخت به چشم
 نمی خورد و مردم آن جا «لاغر و کوچک اندام و بزدل و بیچاره» بودند.



ولی در میان این نکبت و بدبختی
 چیزهای **حیرت انگیزی** هم به چشم
 می خورد ... در حدود ۸۰۰ **مجسمه**
عظیم سنگی که پشت به دریا داشتند،
 شانه به شانه یکدیگر در سرتاسر جزیره
 پراکنده بودند. این مجسمه‌ها را چطور
 تراشیده بودند؟ سنگ آن‌ها را چگونه
 از دل معدن استخراج کرده بودند؟
 آن‌ها را چطور برپا کرده بودند؟
 و چه کسانی این کار را کرده بودند؟



وقتی اروپایی‌ها می‌رسیدند این مجسمه‌ها از کجا آمده‌اند، اهالی جزیره این جواب را
 می‌دادند:

